

## تولید ارزش اضافی مطلق

### ۱- پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافی

خریدار نیروی کار، به وسیله به کار گماردن فروشنده اش، آن را به مصرف می رساند. اینکار، برای تولید کالا، در وهله اول ارزش های مصرفی را ظاهر می گرداند (به صورت محصولات)، و در این وجه مستقل از رابطه خاص بین سرمایه دار و کارگر می باشد... وصف پروسه کار هم بر همین منوال است. (PP. ۱۴۱-۴۹ [۱۷۷-۸۵])

پروسه کار بر مبنای سرمایه داری، دارای دو ویژگی است.

۱- کارگر تحت نظارت سرمایه دار کار می کند.

۲- از آنجائی که پروسه کار حالا تنها پروسه ای میان دو چیز است که به وسیله سرمایه دار خریداری شده؛ یعنی نیروی کار و وسائل تولید، محصول کار به سرمایه دار تعلق می گیرد. (P. ۱۵۰ [۱۸۴-۸۵])

اما سرمایه دار ارزش مصرفی تولید شده را برای خودش نمی خواهد، بلکه فقط آن را به عنوان منبعی برای ارزش مبادله و بخصوص ارزش اضافی در نظر می گیرد. تحت این شرایط- جایی که کالا وحدتی از ارزش مصرفی و ارزش مبادله بود- کار به وحدتی از پروسه تولید و پروسه ایجاد ارزش تبدیل می گردد. (P. ۱۵۱ [۱۸۸])

بنابراین مقدار کار نهفته شده در محصول می بایستی بررسی شود. به عنوان مثال نخ تابیده، فرض کنید که ۱۰ پوند\* پنبه برای تابیدن نخ لازم باشد، و فرض کنید به قیمت ۱۰ شیلینگ، و ابزار کار، که استهلاک آن در اثر چرخش اجتناب ناپذیر است. در اینجا بطور خلاصه به صورت سهم دوک (نخ ریزی) مشخص شده. فرض کنید ۲ شیلینگ- بنابراین، ارزش وسائل تولید در محصول ۱۲ شیلینگ است، البته تا آنجا که ۱- محصول، یک ارزش مصرفی واقعی گشته است، در این مورد نخ تابیده؛ و ۲- سهم ابزار کار فقط به صورت زمان کار اجتماعاً لازم نشان داده شده است. چه مقدار ارزش به وسیله کار چرخاندن (دوک) به محصول افزوده می گردد؟

در اینجا پروسه کار از زاویه بطور کلی متفاوتی مجسم گردیده است. در ارزش محصول، کار پنبه، کار دوک ساز و غیره، و کار ریسنده، قسمت های قابل مقایسه و از لحاظ کیفی مساوی کار لازم و ارزش ساز عمومی بشر می باشند، و بنابراین تنها از لحاظ کمی قابل تمیزند، و بخاطر همین دلیل بخصوص به وسیله مدتی از زمان، بطور کمی قابل مقایسه می گردند، با این فرض که این مدت شامل زمان کار اجتماعاً لازم خواهد بود، زیرا فقط این آخری است که ارزش ساز می باشد.

با فرض اینکه ارزش یک روز نیروی کار ۳ شیلینگ باشد، و این مدت ۶ ساعت کار را مجسم نماید، و در هر ساعت- ۱ پوند نخ تابیده شود، لذا در ۶ ساعت: ۱۰ پوند نخ از ۱۰ پوند پنبه (طبق فرض فوق) تابیده شده؛ پس در مدت ۶ ساعت ۳ شیلینگ به ارزش آن افزوده گشته، و ارزش محصول ۱۵ شیلینگ (۱۰+۲+۳ شیلینگ) یعنی از قرار هر پوند ۱/۵ شیلینگ می باشد.

اما در این مورد هیچگونه ارزش اضافی وجود ندارد. این هیچ فایده ای برای سرمایه دار در بر ندارد. (شایدی اقتصاد مبتدل. [۱۹۰] ۱۵۷. P)

---

\*- پوند، واحد وزن انگلیسی معادل ۴۵۳/۶ گرم.

بخاطر اینکه ۱/۲ روز کار، یا ۶ ساعت در این کالا ترکیب شده بود، ما فرض نمودیم که ارزش یک روز نیروی کار ۳ شلینگ باشد. اما این واقعیت که تنها به ۱/۲ روز- کار برای بقای کارگر در ۲۴ ساعت احتیاج است، به هیچوجه مانع کار کردن او برای تمام مدت روز نیست... ارزش نیروی کار و ارزشی که این نیرو خلق می کند دو کمیت متفاوتند. خاصیت مفید نیروی کار تنها یک شرط لازم بود؛ اما آنچه که تعیین کننده است. ارزش مصرفی خاص نیروی کار به عنوان منشاء ارزش مبادله ای بیش از ارزش مبادله خودش می باشد. (P. ۱۵۹ [۱۹۳])

پس، کارگر ۱۲ ساعت کار می کند، ۲۰ پوند پنبه به ارزش ۲۰ شلینگ را می تاباند و ارزش دوک ها ۴ شلینگ، و قیمت کار او ۳ شلینگ است: مجموعاً ۲۷ شلینگ. اما در محصول این ارزش ها نهفته شده است: ۴ روز- کار به شکل دوک و پنبه، و یک روز- کار نخ تاب، در مجموع پنج روز- کار از قرار روزی ۶ شلینگ که مجموعاً ۳۰ شلینگ ارزش محصول را بوجود می آورد. ما دارای یک ارزش اضافی ۳ شلینگی هستیم: پول به سرمایه تبدیل گشته است. (P. ۱۶۰ [۱۹۴]) کلیه شرط های مسأله تحقق یافته است. (جزئیات [۱۹۴] P. ۱۶۰)

به عنوان یک پروسه ایجاد ارزش، در لحظه ای که پروسه کار به ماوراء نقطه ای امتداد می یابد که تا آن نقطه صرفاً معادلی در مقابل ارزش پرداخت شده نیروی کار ارائه می دهد، در این لحظه پروسه تبدیل به پروسه تولید ارزش اضافی می گردد.

پروسه ایجاد ارزش به این جهت از پروسه ساده کار متمایز می گردد که دومی از لحاظ کیفی در نظر گرفته می شود. و اولی از نظر کمی، و آن هم فقط تا حدودی که این پروسه زمان کار اجتماعاً لازم را در بر می گیرد. (P. ۱۶۱ [۱۹۵] details) و (P. ۱۶۲ [۱۹۶])

به عنوان وحدت پروسه های کار و ایجاد ارزش، پروسه تولید، عبارت از تولید کالاهاست؛ به عنوان وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافی، پروسه تولید، عبارت از پروسه تولید کالا به شیوه سرمایه داری است. (P. ۱۶۳ [۱۹۷])

تحویل کار مرکب به کار ساده. (P. ۱۶۳-۶۵ [۱۹۷-۹۸])

## ۲- سرمایه ثابت و متغیر

پروسه کار ارزش تازه ای به کالای کار می افزاید، اما در عین حال این پروسه ارزش کالای کار را به محصول منتقل می نماید، بنابراین، صرفاً با افزودن ارزش تازه، آن را ذخیره می نماید. این نتیجه مضاعف بدین طریق حاصل می گردد: خصلت کیفی و بویژه مفید کار، یک ارزش مصرفی را به ارزش مصرفی دیگر تبدیل می کند و لذا ارزش را ابقاء می نماید؛ معهداً خصلت ارزش ساز و مطلقاً عمومی کمی کار، افزایش ارزش را موجب می گردد. (P. ۱۶۶ [۱۹۹])

مثلاً، فرض کنید که میزان بهره وری (راندمان) نخ تابنی شش برابر شود. به عنوان کار مفید (کیفی)، اکنون در همان مدت به اندازه شش برابر ابزار قبلی، کار در محصول ذخیره می گردد. اما فقط به اندازه همان ارزش جدید سابق افزوده شده است، یعنی در هر پوند نخ تابیده، تنها  $1/2$  ارزش جدیدی که سابقاً افزوده شده بود، وجود دارد. به عنوان کار ارزش ساز چیزی بیشتر از آنچه قبلاً بدست آمده بود حاصل نمی گردد. (P. ۱۶۷ [۲۰۱]) هر گاه بهره وری کار نخ تابنی ثابت بماند، اما ارزش ابزار کار افزایش یابد، عکس قضیه فوق صادق خواهد بود. (P. ۱۶۸ [۲۰۱])

ابزار کار، تنها آن ارزشی را به محصول منتقل می نماید، که خود از دست می دهد. (P. ۱۶۹ [۲۰۳]). این وضعیت با درجات مختلفی صورت می گیرد. زغال سنگ، روغن ها و غیره، بطور کامل به مصرف می رسند، مواد خام شکل تازه ای به خود می گیرند. ابزارها و ماشین ها و غیره، ارزش خود را تنها بتدریج و خرد خرد منتقل می سازند، و استهلاک آنها به صورتی تجربی محاسبه می گردد. (P. ۱۶۹-۷۰ [۲۰۳]) اما در پروسه کار ابزار بطور مداوم به عنوان یک کل واحد باقی می ماند. بنابراین، همان ابزار به صورت یک کل واحد در پروسه کار به حساب می آید، در صورتی که در پروسه تولید ارزش اضافی، تنها بخشی از آن منظور

می‌گردد؛ بطوری که می‌بینید، در اینجا تفاوت میان دو پروسه به صورت فاکتورها (عوامل) مادی (جنسی) منعکس گردیده است. ([۲۰۴] P. ۱۷۱) برخلاف این، مواد خام، که زواید (تولید) را هم بوجود می‌آورد. به صورت کامل در پروسه تولید ارزش اضافی وارد می‌شود، و از آنجا که با کسر زوائد در محصول ظاهر می‌گردد، تنها بخشی از آن در پروسه کار داخل می‌گردد. ([۲۰۵] P. ۱۷۱)

اما ابزار کار در هیچ وضعیتی نمی‌تواند ارزش مبادله‌ای بیش از آنچه خود داراست، به محصول منتقل نماید. در پروسه کار، ابزار تنها به عنوان یک ارزش مصرفی عمل می‌کند و از اینرو تنها آن ارزش مبادله‌ای را می‌تواند منتقل نماید، که قبلاً دارا بوده است. ([۲۰۵-۶۰] P. ۱۷۲)

این ابقاء ارزش برای سرمایه‌دار بسیار سودمند است، و هیچگونه هزینه‌ای هم برایش در بر ندارد. ([۲۰۷-۲۰۵] P. ۱۷۳-۱۷۴)

با این همه ارزش ذخیره شده، صرفاً مجدداً ظهور می‌نماید، این ارزش از قبل وجود داشته، و تنها پروسه کار ارزش تازه‌ای به آن می‌افزاید. در تولید سرمایه‌دار، این یعنی ارزش اضافی، یا افزونی ارزش محصول بر بهای عناصر متشکله آن (وسائل تولید و نیروی کار). ([۲۰۸] P. ۱۷۵-۱۷۶)

در اینجا اشکال وجودی ارزش سرمایه‌ای اولیه تا مرحله استقرار آن در شکل پولی، تا تبدیل آن به فاکتورهای (عوامل) پروسه کار: ۱- در خرید ابزار کار؛ ۲- در خرید نیروی کار، شرح داده شده است.

سرمایه‌ای که در ابزار کار نهاده می‌شود، مقدار ارزش آن را در پروسه تولید تغییر نمی‌دهد. ما اینرا سرمایه ثابت می‌خوانیم.

بخشی از سرمایه که در نیروی کار سرمایه‌گذاری می‌شود، ارزش آن را تغییر نمی‌دهد، بلکه این چیزها را تولید می‌کند: ۱- بهای خودش را، ۲- ارزش اضافی این قسمت سرمایه متغیر است. ([۲۰۹] P. ۱۷۶)

سرمایه، تنها در رابطه با پروسه تولیدی بویژه مشخصی که در آن تغییر نمی کند، ثابت است؛ این سرمایه می تواند گاهی ابزار کار بیشتر و گاهی کمتری را در بر بگیرد، و ارزش ابزار کار خریداری شده ممکن است بالا و پایین برود، اما این مسأله بر رابطه آنها با پروسه تولیدی تاثیری ندارد ([۲۱۰-۱۱] P. ۱۷۷) به همین گونه، درصدی که یک سرمایه در آن به سرمایه ثابت و متغیر تقسیم شده، ممکن است تغییر یابد، اما در هر وضعیت مشخص c ثابت و v متغیر می ماند. (P. ۱۷۸ [۲۱۱])

### ۳- نرخ ارزش اضافی

$C + 9S = 500$  پوند = C. در انتهای پروسه کار، که در آن V به نیروی کار تبدیل گردیده، خواهیم داشت:  $S + 9V + 90C = 590$ ؛ فرض کنیم که c شامل ۳۱۲ مواد خام، ۴۴ مواد کمکی، و ۵۴ استهلاک ماشینی آلات باشد که در مجموع می شود ۴۱۰؛ و فرض کنیم که ارزش تمام ماشین آلات ۱۰۵۴ باشد. هرگاه این رقم یکجا وارد محاسبه گردد، برای c در دو طرف معادله خواهیم داشت. ۱۴۱۰. ارزش اضافی مانند سابق ۹۰ باقی می ماند. ([۲۱۲] P. ۱۷۹)

از آنجا که ارزش C صرفاً بطور مکرر در محصول ظاهر می شود، ارزش محصولی که بدست می آید با ارزشی که در پروسه خلق گردیده تفاوت می نماید؛ بنابراین، مقدار ارزش ایجاد شده نه C.V.S بلکه V.S خواهد بود. از اینرو مقدار C برای پروسه تولید ارزش اضافی فاقد اهمیت است، یعنی  $C = 0$  ([۲۱۳] P. ۱۸۰) در عمل، این موضوع در حسابداری تجاری هم اتفاق می افتد، به عنوان مثال، در محاسبه سود یک کشور از صنایع آن، مواد خام وارداتی کسر می شود. ([۲۱۵] P. ۱۸۱) برای نسبت ارزش اضافی به سرمایه کل، به جلد سوم مراجعه نمایید.

بنابراین: نرخ ارزش اضافی عبارتست از  $S/V$  در مثال فوق  $100\% = 90/90$

زمان کاری که کارگر در طول آن ارزش نیروی کارش را باز تولید می نماید- در شرایط سرمایه داری یا شرایط دیگر- عبارت از کار لازم است؛ آنچه که بعد از این (زمان) انجام می گیرد، یعنی تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار، کار اضافی است. [۲۱۷-۲۱۵] Pp ۱۸۴-۱۸۳. ارزش اضافی، کار اضافی متبلور شده است، و تنها شکل اخذی (بهره کشی) از یک مقوله واحد، شکل بندی ها (فرم‌اسیون های) گوناگون اجتماعی را مشتق می سازد.

مثال برای نادرست بودن درج (در رابطه نرخ ارزش اضافی):

۹۶- ۱۸۵. Pp [۲۱۷-۲۹] (Senior).

مجموع کار لازم و کار اضافی، مساوی روز- کار خواهد بود.

#### ۴- روز- کار

زمان کار لازم مشخص است. کار اضافی متغیر بوده، اما تغییرات آن در حدود معینی رخ می دهد. کار اضافی هرگز به صفر کاهش نمی یابد، چونکه به دنبال آن تولید سرمایه داری متوقف می گردد. بدلائل عملی، کار اضافی هیچوقت تا میزان ۲۴ ساعت بالا نمی رود، و به علاوه، حد بالای آن همواره تحت تاثیر زمینه های اخلاقی قرار دارد. اما این حدود بسیار انعطاف پذیرند. ضرورت اقتصادی ایجاب می کند که روز کار، بیشتر از حد متوسط فرسودگی کارگر نباشد اما حد متوسط چیست؟ تناقضی بوجود می آید و تنها زور می تواند میزان آن را تعیین کند. لذا مبارزه میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار بر سر روز- کار متوسط آغاز می گردد. [۲۳۱-۳۵] Pp ۱۹۸-۲۰۲.

کار اضافی در اعصار اجتماعی سابق. تا موقعی که ارزش مبادله اهمیت بیشتری نسبت به ارزش مصرفی ندارد، کار اضافی معتدل تر است، به عنوان مثال در میان اقوام ابتدائی؛ تنها در نقاطی که ارزش قابل مبادله بلاواسطه- طلا و نقره- تولید می شد، کار اضافی وحشتناک بود. [۲۳۵] Pp ۲۰۳. در دولت های برده داری

آمریکا، تا هنگامی که تولید انبوه پنبه جهت صادرات آغاز گردید، وضع به همین منوال بود. همینطور کار بیگاری (corvee)، مثلاً در رومانی.

کار بیگاری بهترین وسیله مقایسه با استثمار سرمایه داری است، زیرا این شیوه کار اضافی را به عنوان یک زمان کار ویژه که می بایست انجام پذیرد، تثبیت نموده و نمایش می دهد Reglment organique (مقررات سازمانی) (Waiiachia) (Pp .۲۰۴-۰۶[۲۳۵-۳۶])

به همان نسبت که شیوه های فوق (مقررات سازمانی) آزمندی برای کار اضافی را به زبان مثبت بیان می دارد. تصویب نامه های مربوط به کارخانه در انگلستان، بیان منفی آن است.

تصویب نامه های مربوط به کارخانه. تصویب نامه ۱۸۵۰- [۲۳۹]۲۰۷ (P. ۱۰/۵ ساعت کار روزانه و ۷/۵ در روزهای شنبه = ۶۰ ساعت در هفته.

کارخانه داران از راه حيله گری سود می برند.. [۲۴۰-۴۳]۲۰۸-۱۱ (Pp. استثمار در بخش های مهار نشده و یا تنها بعداً مهار شده: صنعت توری سازی [۲۴۳]۲۱۲ (P. سفالگری [۲۴۴]۲۱۳ (P. کبریت سازی [۲۴۶]۲۱۴ (P. کاغذ دیواری [۲۴۶-۴۸]۲۱۴-۱۷ (Pp. نانوایی [۲۴۸-۵۱]۲۱۷-۲۲ (Pp. مستخدمین راه آهن [۲۵۳]۲۲۳ (P. دوزندگان زن [۲۵۴-۵۶]۲۲۳-۲۵ (Pp. آهنگران [۲۵۶]۲۲۶ (P. کارگران شب کار و روز- کار به صورت نوبتی: (الف) فلز کاری و صنایع فلزی [۲۵۶-۶۳]۲۲۷-۳۵ (Pp.)

این حقایق ثابت می کند که سرمایه، کارگر را چیزی به جز نیروی کار به حساب نمی آورد، نیروی کاری که، تا آنجا که در یک لحظه معین بطور کلی امکان پذیر باشد، تمام اوقات اش زمان کار است، و اینکه طول عمر نیروی کار برای سرمایه داران بی اهمیت است. [۲۶۴-۹۵]۲۳۶-۳۸ (PP. اما آیا این امر برخلاف منافع سرمایه دار نیست؟ چه چیزی می باید جای عاملی را که به سرعت فرسوده می شود پر کند؟ تجارت برده سازمان یافته در داخل آمریکا، فرسودگی سریع بردگان



را به عنوان یک اصل اقتصادی در آورده است. یعنی دقیقاً مانند تأمین کارگر از مناطق روستائی در اروپا، و غیره ([۲۶۷] ۲۳۹ P) عرضه (کار) دارالمساکین (نیروی کاری که به وسیله نوانخانه فراهم می شود). ([۲۶۷] ۲۴۰ P) سرمایه دار، تنها به جمعیت اضافی که بطور مداوم در دسترس می باشد چشم داشته و آن را فرسوده می نماید. اینکه نسل انسان ها نابود گردد- *apres moi le deluge* سرمایه برای سلامتی و یا عمر کارگر اهمیتی قائل نیست، مگر اینکه از طرف جامعه تحت فشار قرار گیرد... و رقابت آزاد قوانین ذاتی تولید سرمایه داری را، به صورت قوانین جبری خارجی که بر هر فرد سرمایه دار حاکم باشد، ظاهر گرداند. ([۲۷۰] ۲۴۳ P) استقرار یک روز- کار متوسط- نتیجه قرن ها مبارزه میان سرمایه دار و کارگر.

در ابتدا قوانین به این خاطر وضع می شد تا زمان کار را افزایش دهد؛ اکنون بخاطر کاهش آن صورت می گیرد ([۲۷۱] ۲۴۴ P) اولین «قانون کارگران» در روز ۲۳ از سومین ماه ۱۳۴۹ از تقویم ادواردین (Edwardian)، با این بهانه به تصویب رسید که، طاعون آنقدر تلفات وارد ساخته که همه مجبورند بیشتر کار کنند. از اینرو حداکثر دستمزدها و حدود روز- کار به وسیله قانون تثبیت گردید. در ۱۴۹۶، در حکومت هنری هفتم (Henry VII)، کار روزانه کارگران مزارع و تمام پیشه وران از ۵ صبح تا حدود ۷ تا ۸ بعداز ظهر در تابستان از ماه مارس تا سپتامبر (اسفند تا شهریور) با یکساعت، ۱/۵ ساعت و یا نیم ساعت استراحت در بین هر سه ساعت کار، ادامه داشت. در زمستان، مدت کار از ۵ صبح تا تاریک شدن هوا بود. این مقررات هیچوقت صورت لایحه قانونی بخود نگرفت. در قرن ۱۸ هنوز کار تمام هفته (با روزهای تعطیل) هنوز در دسترس سرمایه دار نگرفته بود (به استثناء کار کشاورزی). مباحثات آن عهد را مقایسه نمائید. ([۲۷۴-۷۷] ۲۴۸-۵۱ PP) تنها با صنایع عظیم جدید این امر، و بیش از آن، حاصل گردید؛ صنایع جدید تمام قید و بندها را در هم شکست و کارگران را به بیشرمانه ترین وجهی به استثمار کشید. پرولتاریا به محض آنکه دوباره خود را جمع و جور نمود به مقاومت برخاست. پنج تصویب

نامه سال های ۳۳-۱۸۰۲، از آنجا که بازرسی در کار نبود، فقط اسمی از خود داشت. تنها تصویب نامه ۱۸۳۳ روز- کار متوسطی را در چهار بخش صنعت نساجی ایجاد نمود: یعنی از ۵/۵ صبح تا ۸/۵ شب، که در طول این مدت جوان های ۱۳ تا ۱۸ ساله تنها ۱۲ ساعت و با ۱/۵ ساعت، وقفه می توانستند به کار گرفته شوند، کودکان از ۹ تا ۱۳ سال تنها ۸ ساعت، در حالیکه شب کاری کودکان و نوجوانان ممنوع گردیده بود. (PP. ۲۵۳-۵۵ [۲۷۸-۸۰]).

سیستم جانشین و تجاوزات به آن به خاطر مقاصد شیدانه (p. ۲۵۶ [۲۸۱]) بالاخره، تصویب نامه ۱۸۴۴ که زنان از هر سن و سال را همدیف نوجوانان قرار داد. کار کودکان به ۶/۵ ساعت محدود شد؛ سیستم جانشین این امر را کنترل نمود. از طرف دیگر، کودکان از ۸ سال به بالا مجاز بودند. بالاخره در ۱۸۴۷ لایحه ده ساعت کار برای زنان و نوجوانان، تحمیل شد. (P۲۵۹ [۲۸۳]) کوشش های سرمایه داران برعکس آن (Pp. ۲۶۰-۶۸ [۲۸۳-۹۲]) رخنه ای در تصویب نامه ۱۸۴۷ به تصویب نامه میانه حال ۱۸۵۰ منجر گردید (P. ۲۶۹ [۲۹۲]) این تصویب نامه روز- کار را برای نوجوانان و زنان تثبیت نمود- ۵ روز ۱۰/۵ ساعته، یکروز ۷/۵=۶۰ ساعت در هفته، و بین ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر.

بر خلاف تصویب نامه ۱۸۴۷، با تأکید درباره کودکان. صنایع ابریشم مستثی بود. (مقایسه کنید با [۲۹۳] P. ۲۷۰) در ۱۸۵۳ زمان کار برای کودکان هم به ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر محدود شد. (P. ۲۷۲ [۲۹۴])

تصویب نامه چاپخانه ها در ۱۸۴۵ تقریباً هیچ چیزی را محدود نمی کند- کودکان و زنان می توانند ۱۶ ساعت کار کنند!

کارهای سفید کردن پارچه و رنگرزی در ۱۸۶۰ کارخانه های توری سازی ۱۸۶۱، سفالگری و بسیاری از بخش های دیگر ۱۸۶۳ (تحت تصویب نامه مربوط به کارخانه ها، تصویب نامه های ویژه ای برای سفیدگری در هوای آزاد و ناتوانی، در همان سال مقرر شد). (P. ۲۷۴ [۲۹۶-۹۷])

بنابراین، صنایع بزرگ در ابتدا نیاز به محدود ساختن زمان کار را بوجود می آورد، اما بعداً معلوم می گردد که اضافه کار یکسانی بتدریج بر تمام بخش هاس دیگر سایه افکنده است. (P. ۲۷۷[۲۹۸])

علاوه بر آن تاریخ نشان می دهد که کارگر «آزاد» منفرد، در مقابل سرمایه دار بی دفاع بوده و از پای در می آید، بخصوص با عرضه کار زنان و کودکان، بطوری که در اینجاست که مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه دارها توسعه می یابد. (P. ۲۷۸[۲۹۹])

در فرانسه، قانون ۱۲ ساعت کار روزانه برای تمام سنین و انواع کار، تنها در ۱۸۴۸ به تصویب رسید (بهرحال مقایسه کنید با ۲۷۸-۲۵۳ P. پاورقی مربوط به قانون کار کودکان فرانسه در ۱۸۴۱، که تنها در سال ۱۸۵۳ واقعاً صورت قانونی بخود گرفت، و تنها در (Departement du Nord) «آزادی کار» بطور کامل در بلژیک، جنبش ۸ ساعت کار در آمریکا. (P. ۲۷۹[۳۰۱])

بنابراین، کارگر به صورت کاملاً متفاوتی نسبت به موقع ورودش، از پروسه کار خارج می شود. قرارداد کار، پیمان یک عنصر آزاد نبود؛ مدت زمانی که در آن، او برای فروش نیروی کارش آزاد است. مدت زمانی است که در آن او مجبور به فروش نیروی کارش می باشد، و تنها مقاومت دسته جمعی کارگران است که تصویب قانونی را برایشان به ارمغان می آورد که آنها را از فروش خود و فرزندان شان بر طبق یک قرارداد داوطلبانه با سرمایه، بردگی و مرگ بار می دارد. بجای فهرست بر آب و تاب حقوق غیرقابل واگذاری بشر، قانون اساسی متین مربوط به تصویب نامه کارخانجات، مقرر می گردد. (Pp. ۲۸۰-۲۸۱[۳۰۲])

## ۵- نرخ و حجم ارزش اضافی

با دانستن نرخ، حجم نیز معین می‌گردد. هرگاه ارزش روزانه یک نیروی کار ۳ شیلینگ، و نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد، حجم روزانه آن = ۳ شیلینگ برای هر کارگر، خواهد بود.

۱- از آنجا که سرمایه متغیر بیان پولی ارزش تمام نیروهای کاری است که مقارن با یکدیگر به وسیله سرمایه دار بکار گرفته شده اند، حجم ارزش اضافی تولید شده به وسیله آنان، مساوی است با سرمایه متغیر ضربدر نرخ ارزش اضافی. هر دو عامل تغییر پذیرند، لذا حالت های مختلفی بوجود می‌آید. حجم ارزش اضافی، حتی با کاهش سرمایه متغیر می‌تواند افزایش یابد، بشرط آنکه نرخ آن بالا رود، یعنی اگر روز- کار طولانی شود. (P. ۲۸۲ [۳۰۳-۰۵])

۲- این افزایش نرخ ارزش اضافی، حد مطلق خود را در این وجه می‌یابد که روز- کار هرگز نمی‌تواند تا ۲۴ ساعت تمام ادامه پیدا کند؛ از اینرو ارزش کل تولید روزانه یک کارگر هرگز نمی‌تواند با ارزش ۲۴ ساعت کار برابر گردد. لذا، برای بدست آوردن حجم مشابهی از ارزش اضافی، سرمایه متغیر تنها می‌تواند در بین این حدود، به وسیله افزایش استثمار کار، جایگزین شود. این امر برای توضیح پدیده های گوناگونی که از تمایلات متناقض سرمایه سرچشمه می‌گیرد، با اهمیت است، یعنی: (۱) تمایل به کاهش سرمایه متغیر و تعداد کارکنان استخدام شده؛ (۲) در عین حال، تمایل به تولید حداکثر حجم ممکن ارزش اضافی. (P. ۲۸۴ [۳۰۵-۰۶])

(PP. ۲۸۳)

۳- حجم ارزش و ارزش اضافی تولید شده به وسیله سرمایه های مختلف، برای ارزش معین نیروی کار و درجه استثمار به یک نسبت بالای آنها، مستقیماً به وسیله اندازه جزء متغیر این سرمایه ها (۷) به یکدیگر نسبت داده می‌شود. (P. ۲۸۵ [۳۰۶-۰۷]) بنظر می‌رسد که این تمام امور مسلم را نقض می‌نماید.

برای یک جامعه معین و یک روز- کار مشخص، ارزش اضافی تنها به وسیله افزایش تعداد کارگران افزوده می‌گردد، یعنی، افزایش جمعیت؛ و با تعداد معینی از کارگران، تنها با طولانی ساختن روز کار. معهذاً، این امر تنها برای ارزش اضافی مطلق اهمیت دارد.

اکنون مشخص می‌شود که هر مجموعه ای از پول نمی‌تواند به سرمایه تبدیل گردد- یعنی اینکه حداقلی وجود دارد: یعنی قیمت تمام شده یک نیروی کار واحد و ابزار لازم. برای اینکه یک سرمایه دار بتواند مانند یک کارگر زندگی کند، بایستی دو نفر کارگر با نرخ ارزش اضافی ۵۰٪ در اختیار داشته باشد و با این وجود ذخیره ای هم نداشته باشد. او حتی با ۸ کارگر، هنوز ارباب کوچکی است. به همین جهت، در قرون وسطی از تبدیل پیشه وران به سرمایه دار، به وسیله محدود ساختن تعداد کارگران مزدوری که به استخدام یک ارباب در می‌آمدند، با زور جلوگیری می‌شد. حداقل ثروتی که برای بوجود آمدن یک سرمایه دار واقعی لازم است، در دوره های مختلف و شاخه های گوناگون صنعت و تجارت، متفاوت است. (P ۲۸۸[۳۰۹])

سرمایه به صورت حاکم بر کار در آمده، و بر نظم و شدت انجام کار نظارت می‌نماید. علاوه بر آن، سرمایه کارگران را مجبور می‌سازد تا بیش از مقدار لازم برای تأمین زندگی شان کار کنند، و در مکیدن ارزش اضافی، تمام سیستم های تولیدی پیشین را که بر کار اجباری مستقیم متکی بود، پشت سر می‌گذارد.

سرمایه، کار را با شرایط فنی مشخص در اختیار می‌گیرد، در ابتدا این شرایط را تغییر نمی‌دهد. از اینرو، با در نظر گرفتن پروسه تولید به عنوان یک پروسه کار، کارگر در رابطه با وسائل تولید، نه در مقابل سرمایه، بلکه در برابر وسائل بکار گرفتن قوه دماغی خودش، قرار می‌گیرد. اما با در نظر گرفتن آن به عنوان پروسه ایجاد ارزش اضافی بگونه دیگری است. وسائل تولید به وسائل جذب کار دیگران تبدیل می‌شوند. این دیگر کارگر نیست که وسائل تولید را بکار می‌گیرد، بلکه

وسائل تولیدند که کارگر به استخدام خود در می آورد. ([۳۱۰| ۲۸۹ P] به جای اینکه آنها به وسیله کارگر به مصرف برسند... آنها کارگر را به عنوان خمیر مایه ای که برای پروسه حیات شان ضروری است، به مصرف می رسانند، و پروسه حیات سرمایه در حرکت آن تنها عبارت از ارزشی است که دائماً خود را افزایش می دهد... تبدیل ساده پول به وسائل تولید، دومی را به داعیه مالکیت و حقی بر کار و کار اضافی دیگران تبدیل می سازد.